

در این آیه‌ای که خدا به موسی می‌گوید: «أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» ما تصورمان این است که معمولاً این «ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» ذکرهم به یک ایام الله قبلی، یعنی به یک چیزی که اتفاق افتاده آن مثلاً «ذَكَرَهُمْ» آن هم هست، کما اینکه این اذکروا اذکروا های قرآن یک مقداری جهتش این است. اما علامه طباطبائی در المیزان می‌فرمایند ایام الله، خب همه یوم‌ها که یوم خداست، ولی چرا یک جهاتی می‌شود ایام الله؟ یک روزهایی می‌شود یوم الله؟ خلاصه فرمایش ایشان آنجاست که دست خدا به وضوح دیده می‌شود و ابزار از کار می‌افتد. یعنی دیگر ابزار عادی مادی مألوفی که بین ما هست از بین می‌رود؛ یعنی معلوم می‌شود، همه چیز کار خداست ولی آنجا دیگر معلوم می‌شود، دیده‌اید در عرف خودمان هم می‌گوییم این دیگر کار خداست. خب من الان این لیوان را برمی‌دارم، کار خداست. ولی یک جاهایی مشخص می‌شود طبق روابط عادی نباید چنین اتفاقی بیفتد و افتاد. طبق روابط عادی باید به این بن‌بست می‌خوردیم و رد شد. به نوعی فاصله گرفتن از روابط عادی و مادی و جسمانی که همه دارند با آن کار می‌کنند، یک گونه‌ای از ایام الله است، به صورتی که بقیه هم بفهمند. یعنی باید تبیین بشود تا بقیه هم بفهمند. ذکرهم مال همین است؛ یعنی تبیین بشود بقیه هم متوجه شوند که یک همچنین چیزی عادی نبوده‌ها! این اتفاق، اتفاق عادی‌ای نبود. این می‌شود یوم الله.

در ایام الله ما داریم که «ایام الله ثلاثه» ما سه تا یوم الله داریم. نه اینکه فقط سه تا داریم این‌ها لسانش حصر نیست. این‌ها آن طبقه آخر یوم الله‌اند. این همان چیزی است که تا حالا در بحث‌های «معرفه المهدی» داشتیم با آن کار می‌کردیم: یوم الظهور، یوم الکره، و یوم القیامه. آنجاست که شما در یوم القیامه که این‌ها سه تا امتداد هم هستند و حتی قبیل ظهور شبیه به ظهور است. در حقیقت یک نموداریست که دارد شبیه می‌شود، خاصیت‌هایی دارد همان‌جوری یوم القیامه قیامت روز توبه نیست. یعنی آنجا «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» دست خداست و کسی هم بگوید «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» پذیرفته نیست، آنجا درست است واقعیت را می‌گوید که «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» این را الان دیگر دیدیم، یعنی ظهورش دیگر خیلی واضح شد که «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» اصلاً جواب دهنده هم ندارد. دیدید که «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» نمی‌گوید «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» مثلاً «قالوا» فلان... آنجا خداست و دیگر هیچ. الان هم همین‌جوری است، روز ظهور و بروزش است. یوم الکره هم همین‌جوری است؛ یعنی یوم رجعت هم چون ظهورات و بروزات خیلی دیگر دارد بالا می‌رود و بالا رفته، برای همین است که شما در عبارت‌هایی هست که می‌گویید: «وَإِنْ رُجِعْتُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا» و آنجا جایی است که «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا» یعنی یوم رجعت هم یک روزی است که توبه تقریباً برداشته می‌شود. یعنی روز توبه نیست به عبارتی. مثلاً انقدر وضوح و درجه وضوح بالا رفته است و انقدر حجت‌ها تمام شده است که همین‌جوری است. برای همین است در زمان ظهور هم محض ایمان هست و محض کفر. این دو تا در مقابل همدیگر می‌ایستند قبیل ظهور هم همین‌جوری است؛ یعنی رفته‌رفته انقدر ظهور دارد زیاد می‌شود، ظهور یک چیزی نیست که یک‌دفعه مثلاً اتفاق می‌افتد، بدون هیچ پیش‌بینی‌ای، بدون هیچ مقدماتی. هیچ ظهوری برای ما اصلاً نداشت، ما هم مدام ملت را زدیم به در و دیوار که حالا تاکی؟ تا ظهور. مثلاً این‌جوری، دیده‌اید که ما هم یک تم این‌جوری برمی‌داریم، هیچ موقع آن «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا» خلاصه این استیل را به خودمان نمی‌گیریم که بالاخره چیزی که دارد اتفاق می‌افتد، این فضایی که دارد اتفاق می‌افتد، این سرعت، سرعت به سمت ظهور آقا، اگر کسی قرار بود بفهمد چه اتفاقاتی در عالم می‌افتد باید می‌فهمید دیگر، یعنی باید بفهمد، و باید به رفتاری شبیه رفتار قیامت شبیه بشود.

برای همین است که در ظهور و قبیل ظهور داریم که حضرت صحبت می‌کند با شیعیانش بدون صوت! که من مبانی‌اش را قبلاً گفته بودم؛ یعنی من بعد با من قرب فرق ندارد، یکسان می‌شنوند. این یعنی صوت مجرد است، یعنی قلب کار می‌کند دیگر. همان‌جوری که شما در خواب صدای کسی را می‌شنوید، کسی که در خواب شما هست با شما صحبت می‌کند و شما صدایش را می‌شنوید و صوت تجردی می‌شنوید، به حالت صوت مادی نمی‌شنوید. یعنی با قرع هوا نیست. این اتفاقات رفته‌رفته باید برای مؤمنین بیفتد که ما به دلیل الفتان با بحث‌های دنیوی فکر می‌کنیم نه، اگر من بخواهم بیدار شوم حتماً

باید ساعت بگذارم بیدار شوم. اگر بخواهم علم پیدا بکنم حتماً مثلاً کتاب بخوانم تا علم پیدا کنم. یعنی یک همچنین بایدهایی را در ذهن خودمان چیده‌ایم دیگر، اگر بخواهم روزی به دست بیاورم حتماً باید کار بکنم تا روزی به دست بیاید، حتماً باید فلان... یعنی انقدر انعام در فضای مادی پیدا کردیم که اصلاً از قلبمان توقع هم نداریم که به خزائن دست پیدا کند. به خزائن دست پیدا بکند، همانطور که در بهشت همینجوری است دیگر، انشاءالله می‌رویم می‌بینیم. دارد مزامیر داوود، وقتی داوود آن مزامیرش را می‌زند، شخص لذت کل مطعومات و مشروبات و مسموعات و همه را یک‌جا می‌برد. به‌خاطر اینکه دسترسی به خزائن است، یعنی وقتی خزینه آن در حقیقت لذت هست، بقیه لذت‌ها هم با آن هست. یعنی وقتی که بالا می‌رود، پایی‌ها همه اسماء الله‌اش با همدیگر جمع می‌شوند. حالا به وقتش و سر جایش باید این بحث‌ها را کرد.

اما این را بدانید که ما در قبیل ظهور باید از خودمان توقع زیادی داشته باشیم، ما در پیشاپیش قیامتیم. روابط عادی مادی که قبلاً تجربه می‌کردند، استعدادمان که تمام انبیاء آمدند که ما به این استعداد برسیم. ما اگر آخرالزمانی شدیم، به‌خاطر اینکه قابلیتش را داشتیم. یعنی به هر جهت «من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب؟/مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند» یعنی این زمانه، زمانه‌ای است که تمام تلاش انبیاء به نقطه‌ای رسیده است که کسانی که پیشاظه‌ورند مانند این تعویض بازیکن‌های دقیقه ۹۰ هست، دیگر مری هرچه دارد رو می‌کند، ته مانده‌هایی که خدا دارد رو می‌کند ماییم. یک خرده حس بگیرید درباره فضا، ما دقیقه‌های ۹۰ هستیم که خدا ما را رو کرده، لابد استعدادی اینجاست و آن توقعی که در دقایق ابتدایی می‌رود، آن توقع از ما نمی‌رود. از ما یک توقعات دیگری می‌رود. یک مقداری خلع جریان مادی و رفتن به سمت ایام الله و اینکه انسان از یک ظرفیت‌های انسانی دیگری استفاده کند، (یک حدی از روش این‌ها این است که استفاده کنند، مثلاً آقای جاودان یک فرمایشی دارند که مصلاً می‌گویند ساعت نگذارید.) یک موقع است شما فقط این را نگاه می‌کنید و می‌گویید توصیه مهمی هم نیست، حالا آدم ساعت بگذارد یا نگذارد! ولی یک پشتوانه دیگری دارد آن مهم است، و آن پشتوانه این است که اینقدر از ابزار استفاده نکنید. یعنی اینقدر فکر نکنید که همه چیز است و همین ابزار، اگر ابزار باشد هست اگر نباشد نیست. طلبه‌ها این را دیدند دیگر. کار نمی‌کنند پول درمی‌آورند. کار نمی‌کنند نه اینکه مفت مفت می‌چرخند، نه، درسشان را می‌خوانند، کارشان را می‌کنند. و انگار خدا یک رزق خوبی هم برای این‌ها کنار گذاشته. این در آیات و روایات فراوان است دیگر.

یک موقع هست شما می‌خوانید باور نمی‌کنید؟ شما می‌خوانید باور می‌کنید یعنی به خودت می‌باورانی. شما الان نگاه کنید مامان‌ها با بچه‌ها دیدید چه صحبت‌های قلبی‌ای دارند؟ یعنی می‌گویند تله‌پاتی کردند، مثلاً یک اتفاقی برای بچه می‌افتد مامان متوجه می‌شود. این مال چیست؟ مال یکسری اتصالات روحی است، اتفاقاً روایت آوردم که این نکته را عرض کنم، که خود ارتباط روحی مداوم با امام زمان است! بالاخره این موج را باید بگیرد دیگر، قرار است که این موج این‌جوری بگیرد، قرار نیست امام زمان بیایند برای شما در تلویزیون صحبت کنند. روایتش را مفصل تا الان خواندیم. قرار است ایشان با شما صحبت کنند. مگر می‌شود؟ آره، شده. شما نگاه کنید مگر به پیغمبر احتیاج دارد؟ شما الان «ذَا الْقَرْنَيْنِ» که در سوره مبارکه کهف هست و انبیا هست و این‌ها، پیغمبر که نیست. یک حاکم الهی است، که مشخص شده پیغمبر نیست. دارد «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» یعنی یک جوری که انگار پیغمبر است، یعنی ما به «ذَا الْقَرْنَيْنِ» گفتیم این کار را بکن، آن کار را بکن، برو شرق عالم، برو غرب عالم و... یعنی یک حاکم‌یست که دارد حکومت می‌کند بر اساس الهامات. «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» فلان، این یعنی چه؟ یعنی کسی که می‌تواند حکومت بکند، مدیریت بکند، نه لزوماً با ساختارها، با الهامات! یعنی با الهامات این کار را انجام می‌دهد، کسانی که اتصال روحیشان قوی است.

شما شاید این بحث را تا حالا دیده باشید، مثلاً یک نفر می‌آید و می‌خواهد از شما یک سوال بپرسد، شما دو دقیقه قبل همان مطلب را مطالعه کردید، احساس نکردید که این این غیرعادی است؟ مثلاً یک بار، دو بار هم نیست. احساس کرده‌اید یعنی برایتان همچنین صحنه‌هایی بوده است؟ نبوده؟ نه، خیلی زیاد است. برای یک مبلغ خیلی زیاد این اتفاق می‌افتد؛ یعنی به صورتی که خیلی دیگر تابلو است. من همین سوریه بودم در ذهنم آمد این «قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ» یعنی چه؟ بعد رفتن نگاه

کردم دیدم این اسب‌هایی که پیشانی‌شان سفید است، دست و پایشان سفید است، به این‌ها می‌گویند «عُرَّ الْمُحَجَّلِينَ» به دلیل اینکه مواضع حضور در حقیقت درخشان می‌شود، نورانی می‌شود. بعد امیرالمؤمنین «قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» من مدام سرچ می‌کردم. یکی در سوره آمد کنار من نشست گفت: «حاج آقا ببخشید، قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ یعنی چه؟» یعنی در این حد تابلو است، این کی در ذهن من آمده، چه ربطی داشت اصلاً این در ذهن من، نه اصلاً جزو پژوهش‌های من بوده تا حالا، نه جزو علایق پژوهشی‌ام بوده، این معلوم است دیگر. خدا می‌خواسته رزق این را از این طریق بدهد، خیلی واضح است. هرکسی مبلغ باشد تا حدی این را تجربه کرده، این‌ها مال اتصالات است، مال ارتباطات است. دیدید مادرها چه حس‌هایی می‌کنند؟ هرچه می‌کنی به لحاظ قلبی می‌فهمند که تو یک چیزیت هست، مثلاً امروز ناراحتی. حالا هرچقدر شما دارید جنگولک‌بازی درمی‌آورید که نه من ناراحت نیستم، بالاخره می‌فهمند دیگر. حتی چیزهای خیلی دقیق‌تر از این‌ها را می‌فهمند. من یک موقع در کوه مانده بودم در برف، شصت پای راستم یخ زد و سیاه شد. در حدی که مثلاً شاید باید قطع میشد. بعد تا از کوه برگشتم، تا زنگ خانه را زدم مامانم گفت که: «شصت پای راست چطور است؟ به جای اینکه بگوید تو چطوری (شصت پای راست چطور است!) می‌خواهم بگویم الهاماتی دارند این‌ها، خیلی هم طبیعی است. روی اتصال و ارتباط است این الهامات.

درمورد راهش هم الان اتفاقاً می‌خواهم همین روایت را برایتان بخوانم، که خود عالم کسی است که در این بحران‌ها و این حوادث این فضای انتظار را زنده نگه می‌دارد و توجه را به حضرت! این مقدمه‌ای که می‌خواهم بخوانم این است. پس خلاصه‌اش این شد: ما نیاز به الهامات داریم. به خصوص در دوران آخرالزمان این خرخر رادیو موجمان دیگر رفته رفته باید بگیرد. و این زمان هم یک زمانی است که حضرت اینجوری زیاد حرف می‌زنند با ما. یعنی با ما که چه کار بکنیم، چه کار نکنیم. مدلشان در حرف زدن این مدلی است. یعنی به صورت صوت تجرّدی حرف می‌زنند، به صورت الهامات حرف می‌زنند، یعنی توقع این است که حضرت را ببینیم و بنشینیم جلوی حضرت بگویم «جُعِلْتُ فِدَاكَ» این‌ها اینجوری نباشد، اصلاً حضرت من بعدش با من قربش فرق ندارد. برای همین است که این صوت‌ها، دیدن‌ها، همه‌اش تجرّدی است دیگر است. انسان باید رفته رفته آماده دست کشیدن از روابط عادی و مادی باشد. یعنی باید بمیرد به نوعی تقریباً.

(الان آقای بهشتی پور همینجوری هستند، ما یک جلساتی یکشنبه با ایشان داریم یک ساعت. ایشان فقط می‌نشینند ماهم می‌نشینیم، همین! بعد ایشان کلی حرف می‌زند، با اینکه حرف نمی‌زند! چون ایشان تسلط دارد، حتی من موقعی که چین بودم گفتم من در این ساعت، رفتم در همان مدیتیشن روم آنجا، کاملاً مشخص بود ایشان دارد حرف می‌زند) یعنی اصلاً چیز عجیبی نیست. شما فکر می‌کنید مثلاً حرف زدن این آقایان با آدم حتماً باید با قعر اصوات باشد، نه! ماها انقدر به این مسیر عادت کردیم فکر می‌کنیم همینجوری است. غیر این هم اصلاً ممکن نیست. اینجوری نیست دیگر، با آدم حرف می‌زنند. آدم هرچقدر بیشتر تسویه شده باشد، بیشتر حرف می‌زنند. موج است دیگر، موج می‌گیرد. الان شما فرض بفرمایید حضرت موسی وقتی به پیغمبر رسید، از همه جهت صوت‌ها را می‌شنید، ایشان هم می‌شنید، بقیه که نمی‌شنیدند. این صوت از همه جهت که در روایت ما نیست صوت تجرّدی است. این صوت که جهت دارد دیگر. اگر قرار است اصوات باشد جهت دارد. ولی وقتی کسی نشسته در یک مکان و دارد صدا را از همه جهت می‌شنود، یعنی دارد صوت تجرّدی می‌شنود، کما اینکه در خواب اگر دقت کنید همینجوری است. از روبه‌رو صوت را نمی‌شنوید. ولی وقتی دارد با شما حرف می‌زند می‌شنوید. حالا مثلاً اولش فرض بفرمایید که به صورت الهامات می‌فهمد، بعدش ممکن است صوت شود.

می‌خواهم بگویم آماده باشید، آماده کنید. مثل استعداد مرگ که می‌گویند: آدم نباید بمیرد یا خودش را بکشد، ولی استعداد مرگ که لازم است، الان استعداد ظهور که لازم است، ما قرار نیست مدام دستوراتمان را اینجوری بگیریم یا مثلاً چه کار بکنیم، چه کار نکنیم که، به هر جهت قرار است دستورات را به ما بگویند که چه کار کنیم. من نمی‌خواهم بگویم اسباب مادی را باید گذاشت کنار، ولی رفته رفته اسباب مادی دارد کمرنگ می‌شود. و این باید در سیره و روش انسان باشد.

و اما آن روایتی که می‌خواستم بخوانم درباره فضایی که یک عالم باید داشته باشد، در این روایت می‌دانید که وقتی حضرت یوسف در نزدیکی وفاتشان شد، این بنی اسرائیل بعد از اینکه یک دوره‌ای رسیدند به حکومت، رفتند در ۴۰۰ سال غیبت. اتفاقی که بر بنی اسرائیل افتاد که حالا دیگر بحثش مفصل است و یک صحبت مستقل بنی اسرائیل می‌خواهد، این «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» «يَذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ» یا «يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ» این بود که مردها را یا می‌کشتند یا از کار می‌انداختند، می‌دانید که این‌ها را حتی نمی‌گذاشتند امور تکنولوژیک یاد بگیرند با تکنولوژی بالا، مثلاً نمی‌گذاشتند این‌ها آهنگری یاد بگیرند، چون می‌دانستند اگر این‌ها آهنگری یاد بگیرند شمشیر می‌سازند، حتی نجاری نمی‌دانستند. یعنی فقط می‌گذاشتند کارهای بسیار سخیف دم دستی انجام بدهند. در حدی که وقتی مادر حضرت موسی، می‌خواست موسی را بگذارد در گهواره چوبی، هرچه دنبال نجار گشتند نجار پیدا نمی‌شد. همین که می‌بینید امروزه دنیا خیلی وقت‌ها همین بحث‌های تکنولوژی‌های هایتک را نمی‌گذارد جهان سومی‌ها داشته باشند، یک بخشش همان بحث بنی اسرائیلی و سیاست‌های فرعون‌ای است که این‌ها دارند، این‌ها فرعون‌های عالم‌اند. زن‌ها هم که استحقاق شدند رفتند شدند کارگر! از خانه‌ها درآمدند و کارگرهای خانه فرعونیان شدند. این تلاقی فرهنگی که اتفاق افتاد باعث تولید نسلی شد که این نسل دیگر بنی اسرائیل بود و نبود. یعنی بالاخره این زن‌ها رفتند آمریکا به عبارتی، در خانه‌های این‌ها، غیر اینکه مورد تعرض قرار گرفتند. نه اصلاً خود این زن‌ها زندگی‌های شیک و پیک این‌ها را که می‌دیدند، دلشان می‌رفت. یک فضای جدیدی را تجربه کردند و تجربه کردن یک فضای جدید، می‌دانید که در حوزه ژنتیک افراد هم تأثیرگذار است. حتی در حوزه ژنتیک هم تأثیر می‌گذارد.

برای همین است که در مورد حضرت نوح دارد: «أَوَّلًا يَلِدُوا إِلَّا فَاِجْرًا كَقَارًا» این‌ها دیگر فقط فاجر کفار تولید می‌کنند، دیگر تمام شد. یعنی اصلاً به لحاظی اگر خیلی غلیظ بشویم در حوزه‌های ژنتیک طرف هم تأثیر می‌گذارد، حالا چه در حوزه تربیت، چه در حوزه ژنتیک، این‌ها به نقطه‌ای رسیدند که تولید بچه‌هایی شد که این بچه‌ها درست است بنی اسرائیل بودند، اما دیگر دل در گرو یک چیز دیگر بود اصلاً، دل در گرو یک حرف دیگر، بحث دیگر، آمریکایی بودند دیگر رسماً. فکرشان غربی بود یعنی وضعیت به این نقطه کشیده شد. وضعیت بنی اسرائیل به عبارتی به این افتضاح کشیده شد. به خصوص حالا آن فضای وحدانی و توخ‌دشان از بین رفت. چون آن ۱۲ سبط و این‌ها قابلیتش را داشتند که پخش و پلا هم بشوند به جهت انسجامشان هم خراب شد. یعنی واقعاً خراب شدند دیگر بنی اسرائیل خراب شد به عبارتی، آن فرزندان پیغمبر خدا وقتی که آمدند و اینجوری شد، ته کار به این نقاط رسید. اینجاست که نقش عالم را دقت بکنید. حالا می‌خوانم در کمال الدین مرحوم صدوق، جلد ۱، صفحه ۱۴۵. حالا چون روایت بلند است، قطعاًش را می‌خوانم، دارد «لَمَّا حَضَرَتْ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلُوفًا جَمَعَ شَيْعَتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِشِدَّةٍ تَنَالَهُمْ» دیگر یوسف که داشت از دنیا می‌رفت همه را جمع کرد و گفت: یک شدتی بر شما هست که دیگر فرزندان را می‌کشند، اطفال ذبح می‌شوند تا اینکه «يُظْهِرَ اللَّهُ الْحَقَّ فِي الْأَقَائِمِ مِنْ وَلَدٍ لِأَوَى» منظور این‌ها اسم جنس قائم است، نه اهل بیت. از ولد لاوی در حقیقت یک قائمی ظهور خواهد کرد «وَهُوَ رَجُلٌ أَسْمَرُ طَوَالٌ وَنَعْتَهُ لَهُمْ يَنْعَتِهِ» شروع کردند خصوصیات حضرت موسی را به عبارتی گفتند.

می‌دانید که خود تعبیر اهل البیت آن ۱۴ بزرگوارند. بحث اینکه آیا ما می‌توانم اهل بیت بشویم یا نه؟ بله می‌توانیم اهل بیت بشویم، کما اینکه سلمان شده دیگر، می‌دانید که این‌ها تشکیکی است، یک قلّه دارد که قلّه‌اش، روایت غیر سلمان را هم گفتن نفر دیگر هم به عنوان «منا اهل البیت» گفتند که این‌ها حالا در آن سؤالی هم که شما کردید، هرکی علم کتاب پیدا بکند، علم پیدا بکند، اصلاً سلمان و روایاتش را نگاه کنید. سلمان سلمان است به واسطه علم واقعی‌ای که پیدا کرده، آصف بن برخیا این تأثیرات را دارد به دلیل اینکه «علم من الكتاب» دارد. یعنی تعلیق حکم بر وصف است دیگر؛ یعنی به واسطه «علم من الكتاب» است که دارد این کارها را می‌کند. یعنی این علم کتاب را به حقیقت آن علم کتاب رسیدن و به خزاننش رسیدن و این چیزها، دست و بال طرف را در عالم باز می‌کند، شاید سَر اینکه گفتند شب قرآن را فلان جوری بخوانید «يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ» یک حال دیگری، علم دیگری پیدا می‌شود در آن مدل از قرآن خواندن. خلاصه این‌ها وقتی که شدت برایشان زیاد شد، این‌ها منتظر بودند «أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ» ۴۰۰ سال منتظر بودند تا اینکه بشارت به ولادت پیدا شد که موسی به دنیا آمد. موسی به دنیا آمدن همان و شدت ابتلائات بنی اسرائیل همان! یعنی گفتار این نکته جزو سنن الهی است.

الان بعضی‌ها می‌گویند اسرائیل در چه وضعیتی است؟ واقعاً در شرف نابودی است، به شهادت همه چیز! یعنی اسرائیل الان خسته‌تر از هر وقت دیگری است. اصلاً به‌خاطر همین زمینی نمی‌جنگد؛ زیرا اصلاً روحیه جنگ زمینی ندارد و این در حقیقت مانند این لامپ‌هایی که می‌خواهد منفجر شود و یک نور اساسی هم می‌دهد، این هم همین‌جوری شده، واقعاً این‌جوری شده است. اصلاً این کارهایش حتی شعور را یک مقداری برده بالا. الان لبنانی‌ها جالب است به این رسیدند که اگر حزب‌الله نباشد، نه اینکه حزب‌الله نیست، لبنان نیست. نه اینکه حزب‌الله نباشد حزب‌الله نیست. حزب‌الله نباشد لبنان نیست، یمن نیست، ایران نیست. این را کسانی که می‌روند در آن میدان‌ها می‌فهمند، و این هم دیگر دارد دست و پا می‌زند، ما حالا با بچه‌های نیرو یا با خود حزب‌الله صحبت داشتیم، گفتند: «آقا سیاست قرآن در قبال یهود چیست؟» گفتیم: «این کاری که شما می‌کنید نیست. شما به جایی از آن دارید ضربه می‌زنید که او الان خیالیش نیست.» شما مثلاً برو همه ۳۵ تا رزن، امارات و قطر تا غروب پولشان را می‌گذارند وسط! شما باید نفر بزنید، یعنی در دکترین دفاعی و این‌ها مسکونی باید بزنید. حالا فوئش به طرف می‌گوید: «بلند شو برو از اینجا بیرون» این مهم است. این‌ها «أَحْرَصُ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ» هستند، و اگر ببیند حیات خودش دارد مورد خطر واقع می‌شود. در همین اقدامات اخیری که حزب‌الله دارد مسکونی‌های حیفا و تل‌آویب را می‌زند، این‌ها را بیچاره کرده، خب شما مدام می‌روید هواپیما می‌زنید، هواپیما چه ارزشی دارد؟ خوب است ولی گفتیم که این‌ها تا غروب پولشان را از امارات و قطر می‌گیرند. یعنی شما تمام سامانه‌هایش را بزن، برایش اهمیتی ندارد. ولی وقتی نفر می‌زنی، مسکونی می‌زنی، اینجاست که اثر شدید دارد. خلاصه الان به این جمع بندی رسیدند که مثلاً مسکونی بزنند. و این اتفاق، اتفاقی است که فضل‌الهی این‌ها را به شدت زمین‌گیر خواهد کرد. آن چیزی که آدم در میدان دارد می‌بیند واقعاً آنقدر که (اسرائیل اسرائیل دارد فلان کار می‌کند) یا جنگ بلندمدت دارد می‌کند، جنگ بلندمدت می‌کند چون زمینی جنگ نمی‌کند. فقط دارد هوایی جنگ می‌کند، اصلاً روحیه‌اش را ندارد زمینی جنگ کند مثل ۲۰۰۶ و فلان و این‌ها.

(ما آن کاری که به لحاظ دفاعی باید انجام می‌دادیم در قبال این‌ها ندادیم. اگر شما مناطق مسکونی این‌ها را بزنید، این‌ها من باب «وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» که وعده آیات و روایات است که این‌ها به شدت ترسشان بالا می‌رود، باید این کار را بکنید، شما هر کار دیگری بکنید به هیچ جای این نزدیک اصلاً، باید بزنید به خودش.) و بیداری هم در مردم یک مقداری دارد زیاد می‌شود، یعنی در خود لبنانی‌ها و سوریه‌ای‌ها و این‌ها متوجه شدند اگر مقاومتی نباشد سوریه هم نیست؛ چون که این‌ها دنبال همان تئوری نیل تا فرات خودشان هستند، اصلاً این‌ها بحثشان این نیست که مثلاً مقاومت را از بین ببرند یا حزب‌الله را از بین ببرند، بعدش با لبنان زندگی کنند. اصلاً بحثشان این نیست. و این شعور دارد در جوامع و بین مردم زیاد می‌شود. این آدم به وضوح دارد می‌بیند که قبلاً فکر می‌کردند مشکل با حزب‌الله است، ولی شما که ضاحیه جنوبی را با خاک یکسان کردید چرا مدام دارید می‌روید جلو؟ یعنی الان موضوع لبنان است، موضوع حزب‌الله لبنان که دیگر نیست.

حالا می‌خواهم عرض بکنم که این‌ها چه شد آخرش؟ یک خرده بحث را جمع و جور کنم. «طَلِبَ الْفَقِيهَ الَّذِي كَانُوا يَسْتَرْيَحُونَ إِلَى أَحَادِيثِهِ» این‌ها می‌رفتند سراغ یک فقیهی، فقیه امیدبخش که «يَسْتَرْيَحُونَ إِلَى أَحَادِيثِهِ» این‌ها با گفتار این آرام می‌شدند و امید پیدا می‌کردند. این‌ها ملجأ و پناهگاهشان شده بود یک عالمی که این کار را می‌کرد. نقش عالم اینجا این شده بود. این‌ها می‌آمدند می‌گفتند که «كُنَّا مَعَ الشَّدَّةِ نَسْتَرْيَحُ إِلَى حَدِيثِكَ» ما در گرفتاری‌ها دنبال احادیث و سخنرانی‌های شما هستیم. فقیه امیدبخش به ظهور که این فقیه متوجه شده بود که اگر این پاچیدگی را بخواهد جمع کند باید با بحث انتظار جمع کند، و از انتظار صحبت می‌کرد. ما به عنوان، حالا کسانی که ان‌شاءالله فیکون و فقیه‌اند، ولی نقش علمایی خودمان مسئله انتظار را از چشم‌ها غایب نکنید، که انگار مثلاً یک چیزی به نام انتظار نیست، همین است که انرژی بخش است، همین است که آدم‌ها را دور همدیگر جمع می‌کند. همین است که اهداف را یکی می‌کند، همه‌اش همین است. این بحث انتظار یادتان نرود. این‌ها «فخرج بهم ألى بعض الصحارى» این‌ها می‌رفتند در صحراها و این‌ها، چون نمی‌توانست کاری کند، (برویم تا آخرش!) این‌جوری می‌شد که آخرش گفتند: (۴۰ سال باقی مانده است) این فقیه گفت ۴۰ سال از ظهور باقی مانده. این‌ها ضجّه، ناله، شکر، حمد، فلان... خدا به او گفت بخاطر این کارشان ۲۰ سال باقی مانده. باز ضجّه، ناله، در همان یک موقف‌ها، در یکی از این مواقعی که با همدیگر بودند، خدا گفت ۱۰ سال مانده به خاطر همین کارشان! بعد ضجّه، ناله، حمد، شکر و این‌ها،

خدا گفت: تمام شد. دیدند یک نفر از دور دارد می‌آید، گفت این موسی است، همان منجی است. یعنی رفته بود و چرخ‌هایش را پیش شعیب زده بود، همه کاری کرده بود. ببینید آمده بود، این ضجّه و ناله است، و این توقع است، بالاخره ما امام داریم، شوخی نداریم که، ما امام داریم و این کار به دست امام حل می‌شود.

ما باید کارهایمان را انجام بدهیم، ولی امام آخرش این کار را حل می‌کند. ما موشک می‌زنیم، صحبت می‌کنیم، سخنرانی می‌کنیم، ما سخنرانی‌مان اگر ناظر به ظهور نباشد، بعضی‌ها نفی توقیت را یک کاری کردند که انگار کلاً یک دانه علامت سوال است، کسی راجع به آن حرف نزنند، خب می‌گفتید ۴۰۰ سال است، این ۴۰۰ سال اجل محتوم نیست ولی ۴۰۰ سال است، معلوم است. اجل محتوم این‌ها نیست. بعد می‌تواند تبدیل شود به ۴۰ سال، می‌تواند تبدیل شود به ۳۰ سال. بله، ضجّه و ناله و فلان و این‌ها این عدد را کم می‌کند، و خدا تتمّه غیبت را می‌بخشد. این هم جزو اجل غیرمعین و اجل معلق است، و در کتاب و لوح‌های محبوب اثبات این هست. برای همین می‌خواستیم این را عرض بکنم خدمت عزیزان. گفتگوی از حضرت برای خودمان، در جمع‌مان، برای تبلیغ و ایجاد فرهنگ انتظار، و در همین دل و قلوب دادن‌های با حضرت که حضرت به ما خواهد گفت حتماً. چون اصلاً مقتضای این زمان است، پیجرها اینجوری است دیگر است. پیجرهای آخرالزمانی تلفنی نیست. پیجرهایش اینجوری است که با قلب صحبت می‌کنند. به ما خواهند گفت چه کار بکن، چه کار نکن، این ارتباط و اتصال لازم است. و شما به عنوان مبلّغ، ما به عنوان مبلّغ، هم خودمان هم جامعه مخاطب خودمان را با فرهنگ انتظار منسجم کنیم، نه با هر چیز دیگری که حالا به نظرمان رسیده که این کار را بکنیم. این فقیه کارش همین است در قوم موسی. کارش همین است که «یَسْتَرِیحُ» هرچه مردم کم می‌آورند نباید دوتا هم بگذارد روی آن و ناامیدشان کند. نه اینکه ماست‌مالی هم بکند منظور حتماً این نیست. ولی اینی که داریم جلو می‌رویم، اتفاقات خوب دارد رقم می‌خورد. بله، از آن طرف اشتباه کنیم جوابش اشتباه می‌شود، ولی این فضای امیدآفرین همین چیزی است که مردم به آن نیاز دارند و کار فقیه یک همچین کاری است.

یک بخشی از صحبت‌هایتان بگذارید درباره حضرت، حتماً این کار را بکنید. ما که درباره حضرت صحبت نمی‌کنیم، مردم دینشان همین‌جاست. مردم به ما می‌گویند لابد خیلی مسئله مهمی نیست که شما صحبت نمی‌کنید. تا می‌خواهی صحبت کنی می‌گویند می‌خواهی توقیت کنی، نه کجا می‌خواهیم توقیت کنیم! این سرعت حوادث دارد یک چیزی را نشان می‌دهد. مثل اینکه یک درد زایمانی هست و آدم متوجه می‌شود، این قابله‌ها متوجه می‌شوند که این درد زایمان است، این درد معمولی نیست. به این صورتش هم در کل تاریخ ماقبل نبوده. همین الان است دیگر، انگار به احتمال بسیار زیاد یک فرزندی رسیده است که دارد متولد می‌شود. یک ظهوری دارد متولد می‌شود. و اتفاقات، اتفاقات خاص است. ما این را باید مدّ نظر قرار بدهیم. این روایت را هم خودتان بخوانید. روایت خیلی زیبایی است.